



کربلا ظرفی است که همه این عالم در آن جای می‌گیرد/ عاشورا؛ رمز هستی

آیت الله رشاد گفت: کربلا ظرفی است که همه این عالم در آن جای می‌گیرد. عاشورا یک قصه یا حادثه نیست. کربلا و عاشورا باطن این عالم است، رمز این هستی است.

آیت الله رشاد گفت: کربلا ظرفی است که همه این عالم در آن جای می‌گیرد. عاشورا یک قصه یا حادثه نیست. کربلا و عاشورا باطن این عالم است، رمز این هستی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت‌الله علی‌زنجانی؛ اکبر رشاد مؤسس و رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در یادداشتی به آموزه‌های عرفانی واقعه کربلا پرداخت که در ادامه متن کامل این یادداشت می‌آید.

اهل معرفت، عوالم وجود را به ۵ بخش تقسیم می‌کنند که انسان کامل یکی از این عوالم پنج‌گانه است. امام حسین(ع) انسان کامل و مظهر اسم ذات باری‌تعالی است. امام حسین(ع) مظهر اسم رحمان و رحمت به معنای اعطای وجود است. شهادت ۷۲ نفر انسان وارسته، ظاهر و لاquo& نمود؛ واقعه عاشورا بود و لاquo& بود؛ واقعت این حماسه بزرگ کیفیتی ذوابعد است که درک آن برای اهل معرفت نیز دشوار است.

حاق و جوهر عرفان عبارت است از تبیین حضرات خمس و عوالم خمس و تنزلات اربعه. اهل معرفت معتقدند که ۵عالم با ۵حضرت، وجود دارد. در آغاز (نه در آغاز زمانی- ترتیبی و طولی) وجود بحت، وجود صرف، وجود مطلق، وجود من حیث هو هو بود و چیز دیگری وجود نداشت؛ این تجلی ذات در ذات بود و در واقع عالمی است که از آن به عالم لاquo& احدیت؛ و هویت غیب مطلق تعبیر می‌کنند. هویت غیب مطلق از آن جهت که ابهام محض و ابهام مطلق است اشاره‌پذیر نیست و هیچ تعینی در آن نیست. در عالمی که ذات حق در ذات حق تجلی کرده است؛ چیزی جز ذات حق وجود نداشته است، حتی اعیان ثابته. نه تنها وجودی نبود، بلکه اعیان ثابته هم نبود. ذات بود و ذات. در ادبیات عرفانی ما هم برای اشاره به این عالم احدیت، یعنی هویت غیب مطلق، نمادی داریم که به کار می‌رود. نماد لاquo& خال؛ من به خال لبث ای دوست گرفتار شدم. چون خال یک نقطه سیاه و مبهمی است که هیچ تعینی ندارد.

هیچ چیز در آن روشن نیست. شعرای عرفانی سرای ما از این عالم به لاquo& خال؛ تعبیر می‌کنند. سخن گفتن از حضرات و عوالم پایین‌تر که با تنزل در تجلی رخ می‌دهند بسیار پیچیده است. اهل شهود با شهود آنها را درک کردند چرا که برهان‌پذیر نیست. از مشهورات ادبیات عرفانی و فلسفه عرفان این است که شهودات، تعبیرپذیر نیستند. انسان، شهودات و اشراقات را نمی‌تواند به دیگری منتقل کند؛ چون باید حقایق عرفانی را به شهود و ذوق درک کرد. اهل ذوق که به ذائقه معنوی این عوالم را درک کرده‌اند نمی‌توانند آنها را بفهمند. لذا توضیح این مفاهیم مشکل است. به هر حال بعد از عالم احدیت در یک تنزل، عالم لاquo& واحدیت؛ است که در آن ذات در صفات تجلی می‌کند که در آن اعیان ثابته حاضر می‌شوند. اعیان ثابته، وضعیت و مرحله‌ای است که در آن موجودات موجود نیستند؛ اما نمی‌توان گفت که معدوم هستند. آنجاست که هویت هر شخص و هر شیء مشخص می‌شود. صلاحیت‌ها و قابلیت‌ها در این عالم است که به موجودات داده می‌شود. مرتبه نازل‌تر عالم لاquo& ملک؛ است؛ یعنی عالمی که اشیا و اشخاص به خلعت وجود آراسته می‌شوند و وجود می‌یابند. در واقع عالم ملک، همین عالم خاکی است. اشیا و اشخاص در این عالم به جامه وجود آراسته می‌شوند. در این زمان، خدای حق‌تعالی به صفات خویش بر اعیان ثابته تجلی می‌کند و با این تجلی موجودات پدید می‌آیند. هر انسان، هر شیء و هر موجودی مظهر و مجلای ذات حق تعالی است. هر کس و هر چیزی مظهر یکی از اسماء و صفات است. یک شخص، یک چیز و یک انسان، یکی مظهر اسم رحمان است، یکی مظهر اسم خالق، یکی حس، یکی رازق و... موجودات تجلیات اسماء حسناى الهی هستند.

انسان کامل

آخرین عالم، عالم انسان کامل است. این آخرین عالم است. عرفا می‌گویند که همه عالم مظهر حق است. خدا در هستی تجلی کرده است.

یک بار به حق نگاه می‌کنیم. بدون لحاظ تجلیات او خدای واحد را می‌زنیم؛ بینیم؛ بار دیگر به عالم نگاه می‌زنیم؛ کنیم کثرت را می‌زنیم؛ بینیم یعنی تجلیات الهی را می‌زنیم؛ بینیم. هر چه هست تجلی الهی است. انسان کامل، مظهر تنها اسم ذات است یعنی الله؛ البته؛ رحمان؛ هم اسم ذات است. باقی صفات الهی، اشاره به ذات هستند. این الله؛ و رحمان؛ است که اشاره و نام و اسم ذات حق تعالی است. اسماء حاکی از رحمت، اسم جلالند. اسماء حاکی از غضب و انتقام الهی، اسماء جلالی هستند و انسان کامل، مظهر اسم ذات است؛ در نتیجه مظهر همه اسماء و صفات الهی است و این است که در ادبیات اسلامی او را خلیفه‌زنیم؛ الله می‌زنیم؛ نامیم چون خداگونه است.

این‌زنیم؛ عربیم‌زنیم؛ گوید که علت اینکه خداوند آینه را آفریده این است که انسان‌زنیم؛ها بفهمند که چگونه ذات حق تعالی در مظاهر مختلف تجلی می‌زند. اگر در یک سالن، یک صورت باشد و هزاران آینه، آن یک صورت هزاران صورت می‌زنیم؛ شود چون در هر آینه تجلی دارد. از جهتی کثیراند چون هزاران آینه، آن صورت را می‌زنیم؛ نمایند؛ یکی است چون یک صورت. مفهوم وحدت در کثرت و کثرت در وحدت به این شکل فهمیده می‌شود.

این‌زنیم؛ عربیم‌زنیم؛ گوید خدا، آینه و دریا و موج را آفرید تا این مفهوم‌زنیم؛ها را به انسان‌زنیم؛ها بفهماند. همه عالم نمودهایی هستند از یک بود به نام حق. عالم یک بود و بیش نیست. در این دادگاه عشق، غیر او کسی نیست. هر چه هست اوست. او عشق به ذات داشت ولی خواست شناخته شود و عالم را خلق کرد تا از طریق این مظاهر شناخته شود. پس عالم هم مظهر است هم مظهر. عالم، مظهر حق است؛ چون حق در عالم تجلی کرده است. عالم، مظهر حق است؛ چون اگر عالم نبود خدا شناخته نشده بود.

پس عالم هم مظهر است هم مظهر

آنگاه که ما با مظاهر سر و کار داریم؛ کثرت آشکار می‌زنیم؛ شود ولی این وحدت و کثرت دو روی یک سکه‌زنیم؛‌اند. تنها انسان کامل است که هم مظهر صفات و هم اسماء است؛ یعنی هم مظهر رحمانیت و هم و مظهر منتقمیت و... چون انسان کامل است. آینه قامت نمای حق، انسان کامل است.

چیستی عاشورا

عاشورا، محشر نمادها و نمودها است. آنجا یک بودی هست که وجود حقیقی است و باقی هم نمود هستند. شما وقتی دیوار را می‌زنید؛ ببینید بود دیوار را نمی‌زنید؛ ببینید نمود دیوار را می‌زنید؛ ببینید. تنها یک بود حقیقی وجود دارد و باقی همه نمودند.

کربلا و عاشورا هم یک نماد است. کربلا و عاشورا باطن این عالم هستند. کربلا قطعه‌زنیم؛‌ای از زمین نیست. کربلا ظرفی است که همه این عالم در آن جای می‌زند؛ گیرد. عاشورا یک قصه نیست؛ حادثه نیست. کربلا و عاشورا باطن این عالم است، رمز این هستی است. اگر کربلا یک واقعه بود این تعبیر امام صادق (ع) صحیح نمی‌زنیم؛ بود که

ابلیس هم نمادی است مظهر اسم مفصل خداست. شیطان برای خود در هستی نقشی دارد. جایگاهی در هستی دارد. عالم یکسره کربلا و عاشورا است. مکاناً کربلاست و زماناً عاشورا است. اگر کربلا یک زمین خاص و عاشورا یک زمان خاص بود، نمی‌زنیم؛ توانستیم بگوییم که الله؛ کلّ ارض کربلا و کلّ یوم عاشورا؛. کربلا و عاشورا کلی هستند نه جزئی متعین. کربلا و عاشورا جزئی از مکان و زمان نیستند. کربلا و عاشورا کل زمان و مکان هستند. در این میان امام حسین (ع) که انسان کامل است؛ کل انسان است. هم انسان کل است و هم کل انسان. انسان، عالم صغیر است و عالم، انسان کبیر. ولی کارگردان این عالمی که به انسان کبیر تعبیر می‌زنیم؛ شود خود انسان صغیر است. اصولاً این عالم-انسان کبیر- به ناز شسیت این انسان صغیر آفریده شده است. این موجود آفریده شد تا خدا شناخته شود. همه این عالم به تعبیر قرآن مسخر انسان است و امام حسین (ع)، انسان کامل است. امام حسین (ع) شخص نیست، شخصیت است. امام حسین (ع)، فرد نیست. از نظر عددی واحد نیست. اگر امام حسین (ع) دیگری ممکن بود آن موقع امام حسین (ع) یکم می‌زنیم؛ شد. امام حسین (ع)، یکی است و دومی ندارد؛ چون او کامل است و

لا تکرار فی التجلی؛ یک اصل است؛ امکان ندارد دوباره امام حسین (ع) دیگری به وجود آید. امام حسین (ع)، مظهر اسم ذات است اما امام حسین (ع) در مظاهر دیگر اسماء الهی تکثیر شده است. یک وحدت امام حسین (ع) در عاشورا اتفاق افتاد. چون امام حسین (ع)، مظهر اسم رحمان است، رحمان در زبان عرفان به معنای اعطای وجود است. رحمت به معنای اعطای وجود است. خدا رحمان است یعنی وجود داده است. رحمت واسعه یعنی به همه

akowan; و اشخاص وجود داده است. امام حسین(ع) در این میان، تجلی&znwj;گاه همه اسماء الهی است.

امام حسین(ع) مظهر تمام اسماء الهی است. آنگاه که بناست مظهر اسم ربّ نباشد ربوبیت می&znwj;کند. عمق تأثیر امام حسین(ع) به اندازه&znwj;ای است که وقتی یک جوان مسیحی قرار است با همسرش به ماه عسل بروند امام، ربوبیت می&znwj;کند و با یک نگاه آن جوان را طالب همراهی با خودش می&znwj;کند. ولی وقتی که بناست مظهر اسم دیگر باشد یک مسلمان اصرار می&znwj;کند و می&znwj;گوید آقا من هم بیایم، می&znwj;گوید نه تو نباید بیایی.

کربلا، میدان تقابل عشق و عقل جزءنگر است. انسان&znwj;های ضعیف در جبهه جزءنگر هستند. در خصوص عدد شهدای کربلا اختلاف است. عدد هفتاد و دو نماد کثرت است. هفتاد و دو، هفتاد و دو تا نیست. شهدا آنهایی نیستند که به خون غلتیدند. زینب هم شهید است. چه نسیتی بین شهید با شهود است و اصلاً این موج نسیتی با غیب دارند. مگر نگفتم کربلا و عاشورا شهود غیب عالم هستند. کربلا شهود غیب است. زینب هم شهید است؛ مگر شهادت به فدای این نفس است. مجموعه شهدا، کسانی هستند که شهود کردند. شهدا هر یک فرد هستند. امام حسین(ع) با هر یک از آنها با یکی از صفات الهی تجلی کرده است. تمام شخصیت&znwj;های کربلا فرد هستند؛ هیچ کدام شبیه دیگری نیستند.

همان طور که خود واقعه کربلا تک است فرد فرد شهودکنندگان نیز تک هستند. من عمری است که غبطه می&znwj;خورم به توفیق«عمان سامانی»; سال&znwj;هاست که از جمله برنامه&znwj;های روز عاشورا و تاسوعای من، خواندن یک دور«گنجینه الأسرار»; عمان سامانی است. این وحدت حسینی را«عمان»; هنگامی که زینب، عنان&znwj;گیر امام حسین(ع) می&znwj;شود این گونه توضیح می دهد:

با زبان زینبی شاه آن چه گفت با حسین گوش، زینب می&znwj;شنفت

با حسینی لب، اگر او گفت راز شه به گوش زینبی بشنید باز

این بیت ملهم از روایتی است از امام صادق(ع) که معروف است به حدیث«قرب نوافل»; که انسان کامل با خدا متحد می&znwj;شود؛ آنچنان که گوش او، زبان او و... همه گوش خدا، دست خدا، زبان خدا و... می&znwj;شود.

زینب با اشاره امام حسین(ع) خودش را یافت:

معنی خود را به چشم خویش دید صورت آینده را از پیش دید

آفتابی کرد در زینب ظهور ذره&znwj;ای زان آتش وادی طور

شد عیان در طور جاناش رایتی خَرّ موسی صَعَقا زان آیتی

عین زینب دید زینب را به عین بلکه با عین حسین، عین حسین

در جایی دیگر امام حسین(ع) در مورد امام سجاد(ع) به حضرت زینب(س) می&znwj;فرماید:

آن ودیعت را پس از من حامل است بعد من در راه وحدت کامل است

اتحاد ما ندارد حد و حصر او حسین عهد من و سجاد عصر

من کیم خورشید و او کی آفتاب در میان بیماری او شد حجاب

واسطه اندر میان ما تویی عین بزم وحدت را نمی&znwj;گنجد دویی

عین هم هستیم ما بی&znwj;کم و کاست در حقیقت واسطه هم عین ماست

عمان سامانی راجع به علی اصغر(ع) می&znwj;فرماید:

اشرف اولاد آدم را پسر لیک اندر رتبه آدم را پدر

از علی اکبر به صورت اصغر است لیک در معنا علی اکبر است

این که عالم نماد است و نمود کربلا و عاشورا نیز نمود است؛ و نماد است از حیثی دیگر چون خلاصه و باطن عالم است. از سوپی همه عالم در آنجا فشرده شده و از سوپی همه عالم در کربلا بسط یافته و قبض و بسط عالم در کربلا و عاشورا رخ داده است.